

The role of moral principles embedded in law and the implementation plan in the process of moralizing law (Critical analysis of Fuller and Hart's opinions)

Mohammad Maleki¹

1. Assistant Professor, Department of Private Law, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. Email: m_maleki1@ut.ac.ir

Abstract

This research provides an in-depth analysis of the fundamental role of moral principles embedded in the structure of law and the impact of the “institution of enforcement” paradigm on the process of legal ethics. Relying on the framework of the theory of “internal morality of law” by Lon Fuller and using the analytical-descriptive method, this study argues that legislation lacking inherent moral foundations not only lacks legal legitimacy, but also loses its ability to be an effective tool for social norm-making. In contrast, the “institution of enforcement” approach, which emphasizes the mere implementation of legal rules without regard to moral considerations, can become a factor in promoting institutionalized immorality. The findings of this research show that the dialectical interaction between law and ethics is not only inevitable but also necessary for the realization of desirable governance. A critical examination of the opinions of Fuller and his opponents, such as Hart and Rose, reveals to what extent the distinction between formal and substantive principles of law can be effective in determining the quality of the moralization of law. This study examines the harmful consequences of unjust laws and their arbitrary enforcement by presenting concrete examples of ethical-legal conflicts in areas such as taxation, economic regulation, and contract law. Finally, this article, with a detailed look, presents a theoretical framework for integrating the “internal morality of law” with the “institution of enforcement” in which the law, while maintaining its structural independence, becomes a reflection of the moral values of society. This model can be a suitable solution for overcoming the ethical challenges of contemporary legal systems.

Keywords: Internal Ethics of Law, Implementation Plan, Legal Ethics, Cultural Philosophy of Law, Rule of Law.

نقش اصول اخلاقی نهفته در قانون و برنهاد اجرا در فرآیند اخلاق سازی قانون (تحلیل انتقادی آرای فولر و هارت)

محمد ملکی^۱

۱. استادیار، گروه حقوق خصوصی، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

رایانامه: m_maleki@ut.ac.ir

چکیده

این پژوهش به تحلیل ژرفانگر نقش بنیادین اصول اخلاقی نهفته در ساختار قانون و تأثیر پارادایم «برنهاد اجرا» در فرآیند اخلاق سازی حقوقی می‌پردازد. با اتکا بر چارچوب نظریه «اخلاق درونی قانون» لان فولر و بهره‌گیری از روش تحلیلی-توصیفی، این مطالعه استدلال می‌کند که قانون‌گذاری فاقد مبانی اخلاقی ذاتی، نه تنها فاقد مشروعیت حقوقی است، بلکه توانایی خود را به عنوان ابزار کارآمدی برای هنجار آفرینی اجتماعی از دست می‌دهد. در مقابل، رویکرد «برنهاد اجرا» که بر اجرای صرف قواعد حقوقی بدون توجه به ملاحظات اخلاقی تأکید دارد، می‌تواند به عاملی برای ترویج بی‌اخلاقی نهادینه شده تبدیل گردد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که تعامل دیالکتیکی بین قانون و اخلاق، نه تنها اجتناب‌ناپذیر که برای تحقق حکمرانی مطلوب ضروری است. بررسی انتقادی آرای فولر و مخالفانش همچون هارت و رز، آشکار می‌سازد که تمایز بین اصول شکلی و ماهوی قانون تا چه اندازه می‌تواند در تعیین کیفیت اخلاق سازی قانون مؤثر باشد. این مطالعه با ارائه نمونه‌های عینی از تقابل‌های اخلاقی-حقوقی در حوزه‌هایی چون مالیات‌ستانی، مقررات گذاری اقتصادی و حقوق قراردادهای، به واکاوی پیامدهای زیان‌بار قوانین ناعادلانه و اجرای سلیقه‌ای آن می‌پردازد. در نهایت، این مقاله با نگاهی جزئی‌نگر، چارچوبی نظری برای تلفیق «اخلاق درونی قانون» با «برنهاد اجرا» ارائه می‌دهد که در آن، قانون ضمن حفظ استقلال ساختاری خود، به بازتابی از ارزش‌های اخلاقی جامعه تبدیل می‌شود. این مدل می‌تواند راهکار مناسبی برای برون‌رفت از چالش‌های اخلاقی نظام‌های حقوقی معاصر باشد.

واژگان کلیدی: اخلاق درونی قانون، برنهاد اجرا، اخلاق سازی حقوقی، فلسفه فرهنگی حقوق، حکمرانی قانون.

ارجاع به مقاله: ملکی، محمد. (۱۴۰۴). نقش اصول اخلاقی نهفته در قانون و برنهاد اجرا در فرآیند اخلاق سازی قانون (تحلیل انتقادی آرای فولر و هارت). مطالعات فقه و حقوق فرهنگی، ۲(۲)، ۳۳-۴۸.

Doi: 10.22034/cjls.2025.2070887.1066

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۴/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۴

مقدمه

رابطه میان قانون و اخلاق همواره به‌عنوان یکی از بنیادی‌ترین و پیچیده‌ترین مباحث فلسفه حقوق مطرح بوده است. از دوران باستان تاکنون، فلاسفه و حقوقدانان تلاش کرده‌اند به این پرسش اساسی پاسخ دهند که آیا قانون باید بازتابی از ارزش‌های اخلاقی باشد یا صرفاً به‌عنوان ابزاری برای تنظیم روابط اجتماعی عمل کند؟ این مجادله فکری که ریشه در تقابل میان مکتب حقوق طبیعی و اثبات‌گرایی حقوقی دارد تا به امروز نیز به قوت خود باقی است و ابعاد جدیدی یافته است. در جهان معاصر، با پیچیده‌تر شدن روابط اجتماعی و ظهور چالش‌های اخلاقی نوین، ضرورت بازتعریف رابطه قانون و اخلاق بیش‌ازپیش احساس می‌شود. از یک‌سو، مکتب اثبات‌گرایی حقوقی با نمایندگانی چون جان آستین و هانس کلسن بر استقلال قانون از اخلاق تأکید می‌ورزد و اعتبار قانون را ناشی از جایگاه مرجع وضع‌کننده آن می‌داند. از سوی دیگر، طرفداران حقوق طبیعی معتقدند قانونی می‌تواند اعتبار داشته باشد که با اصول اخلاقی جهانی همخوانی داشته باشد. در میانه این دو دیدگاه، لون فولر با ارائه نظریه «اخلاق درونی قانون» رویکردی نوین عرضه کرد. فولر با احتراز از آموزه‌های اثبات‌گرایی حقوقی و با رویکردی عقلانی به ایده حقوق طبیعی، به انسان‌گرایی توجه نشان داد و قانون را برآمده از خواست بشری دانست. از دیدگاه وی، اخلاق‌سازی برای جامعه ویژگی منحصر به قانون است و قانون فاقد ضوابط اخلاقی، ناقص محسوب می‌گردد. فولر با تأثیرپذیری از نظریه حقوق طبیعی معتقد بود قوانین صرفاً مبتنی بر اراده نیستند و از منابع برون‌ی و طبیعی سرچشمه می‌گیرند. نظریه فولر بر هشت اصل استوار است: عمومیت قوانین، اعلام عمومی، آینده‌نگر بودن، وضوح و روشنی، عدم تضاد، امکان اجرا، ثبات نسبی و انطباق بین عمل و گفتار. به باور فولر، رعایت این اصول نه تنها برای کارآمدی نظام حقوقی ضروری است، بلکه دارای ارزش ذاتی اخلاقی بوده و احترام به کرامت انسانی و استقلال افراد را تضمین می‌کند؛ اما در مقابل نظریه فولر، رویکرد «بر نهاد اجرا» قرار دارد که بر اجرای صرف قانون بدون توجه به محتوای اخلاقی آن تأکید می‌ورزد. این رویکرد که از سوی اندیشمندانی چون هربرت هارت و رونالد دورکین مورد حمایت قرار گرفته، می‌تواند به تحمیل ارزش‌های غیراخلاقی و ایجاد ناهنجاری‌های اجتماعی بینجامد. هارت با طرح تمایز بین «اخلاق اثباتی» و «اخلاق انتقادی»، استدلال می‌کند که قانون باید بر اساس اخلاق انتقادی وضع شود، نه صرفاً بر اساس ارزش‌های اجتماعی موجود.

مقاله حاضر با در نظرگیری این چارچوب نظری، به بررسی نقش اصول اخلاقی نهفته در قانون و تأثیر «برنهاد اجرا» در فرآیند اخلاق‌سازی قانون می‌پردازد. این پژوهش استدلال می‌کند که قانون زمانی می‌تواند نقش اخلاق‌ساز داشته باشد که از اصول اخلاقی درونی برخوردار باشد و درعین حال، از تحمیل ارزش‌های غیراخلاقی از طریق «برنهاد اجرا» اجتناب ورزد. اهمیت این تحقیق از چند منظر قابل تبیین است: اولاً، بررسی تطبیقی آرای فولر و منتقدانش درک عمیق‌تری از رابطه قانون و اخلاق ارائه می‌دهد. ثانیاً، تحلیل مفهوم «برنهاد اجرا» و پیامدهای آن می‌تواند به روشن‌سازی چالش‌های پیش روی نظام‌های حقوقی معاصر کمک کند. ثالثاً، ارائه راهکارهای عملی برای تلفیق اصول اخلاقی در فرآیند قانون‌گذاری و اجرای قانون می‌تواند به بهبود کیفیت حکمرانی قانون بینجامد. در جهان امروز که با چالش‌های اخلاقی پیچیده‌ای مواجه است، بازنگری در رابطه قانون و اخلاق ضرورتی انکارناپذیر دارد. این مقاله می‌کوشد با واکاوی نظریات مختلف در این زمینه، گامی در جهت تقویت نقش اخلاق‌سازی قانون بردارد و راهکارهایی برای بهبود کیفیت قانون‌گذاری و اجرای قانون ارائه دهد.

۱. اصول اخلاقی نهفته در قانون: هسته نظریه لان ال. فولر

لان ال. فولر با احتراز از نحله اثبات‌گرایی حقوقی (Ten, 2007, p. 497; Hart, 1983) و با رویکردی عقلانی به ایده حقوق طبیعی نظر به انسان‌گرایی داشته و تبع آن قانون را برآمده از خواست بشری دانسته و اخلاق‌سازی برای جامعه را خصیصه‌ای منحصر به قانون می‌داند. (ابدالی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۲-۲۱۵) وضع قانون اخلاق‌ساز مستلزم ضابطه متخذه از قانون و اخلاق است چنانچه قانون فاقد ضوابط اخلاقی باشد ناقص تلقی می‌گردد (ریدی، ۱۳۹۴، ص ۸۰)؛ فولر با تأثر از نظریه حقوق طبیعی اعتقاد دارد که قوانین صرفاً مبتنی بر اراده نیست و منشعب از منابع برونی و طبیعی است و حاصل آن ارتباط دوسویه میان قانون و اخلاق است. به دیگر سخن اخلاق درونی قانون موجد رابطه الزامی بین قانون و اخلاق است و قانون صرفاً در پاره‌ای از موارد می‌تواند منجر به اخلاق آفرینی گردد. (رحمت‌اللهی و یزدی زاده البرز، ۱۳۹۸، ص ۱۶۱-۱۶۰) با این مبنا فولر «نظریه اخلاقی درونی قانون» را ابداع نمود. (Fuller, 1969, p. 33-) بر همین اساس قانون ضرورتاً و الزاماً دربردارنده اصول اخلاقی - احترام به انسان انتخاب‌گر - می‌باشد وی این اصول را «اصول اخلاقی نهفته در قانون»^۱ تبیین نمود به نحوی که

1. The inner morality of Law.

عقبه پایبندی و اطاعت از قانون مدونه همواره بر ابتدای اصول اخلاقی استوار است. (Fuller, 1969, p. 27-53) هسته مرکزی نظریه فولر بر این اصل استوار است که قانون ذاتاً واجد ابعاد اخلاقی است و نمی‌توان آن را صرفاً به‌عنوان امری تحکمی و قدرت‌محور تحلیل کرد. این اصول از دیدگاه فولر صرفاً شکلی نیستند، بلکه دارای محتوای اخلاقی هستند. به‌عنوان مثال، شرط «قابل فهم بودن» قوانین ناشی از احترام به کرامت انسانی و حق انتخاب افراد است. (ریدی، ۱۳۹۴، ص ۸۰) همین‌طور شرط «عدم عطف به ماسبق شدن» ارزش اخلاقی انصاف و عدالت است. تفاوت عمده فولر با حقوق طبیعی کلاسیک در این است که وی به جای جستجوی اصول اخلاقی برون‌حقوقی، به کشف اخلاق درونی و procedural در خود فرآیند قانون‌گذاری می‌پردازد. (رحمت‌اللهی و یزدی زاده البرز، ۱۳۹۸، ص ۱۶۱ - ۱۶۰) از این منظر، حتی اگر قانونی از نظر محتوایی ناعادلانه باشد، رعایت این اصول acht‌گانه می‌تواند تا حدی از خودسری قدرت جلوگیری کند. فولر معتقد است که رعایت این اصول نه تنها کارآمدی سیستم حقوقی را افزایش می‌دهد، بلکه ارزش اخلاقی است. (Fuller, 1969, p. 27-53) به بیان دیگر، شیوه وضع و اجرای قانون به خودی خود حامل پیام اخلاقی است و می‌تواند به تقویت یا تضعیف ارزش‌های اخلاقی در جامعه بینجامد. این نظریه پیامدهای مهمی برای مفهوم حاکمیت قانون دارد. از دید فولر، حاکمیت قانون صرفاً به معنای حکمرانی از طریق قوانین نیست، بلکه به معنای حکمرانی از طریق قوانینی است که این اصول هشت‌گانه را رعایت کرده باشند. حال افتراق میان نگره‌ی فولر و حقوق طبیعی سنتی آشکارتر می‌گردد.

۱-۱. افتراق نظریه فولر و حقوق طبیعی سنتی

فولر بر این باور است که قانون بر اساس اخلاق درونی قانون تدوین می‌گردد - قانون اخلاق‌ساز؛ و اصول هشت‌گانه اخلاقی^۱ را حاکم بر نظام حقوقی معرفی می‌کند. این نظریه تأمین‌کننده ماهیت قانون به‌منظور اخلاق‌سازی نمی‌باشد. چراکه جملگی بیانگر قواعد

۱. «۱. قوانین باید کلی باشند. ۲. قوانین باید اعلام شوند تا عموم مردم از آن آگاهی داشته باشند. ۳. پیوست قانون به مبادی پیشین به حداقل ممکن برسد. ۴. قوانین، قابل فهم برای عموم مردم باشد. ۵. قوانین مختلف همدیگر را نقض نکنند. ۶. قوانین الزامی، باید در حد توان عموم مردم باشد. ۷. قوانین باید در گذر زمان دچار تغییر نشده و ثبات داشته باشند. ۸. قوانین اعلام شده با مدیریت اجرایی بالفعل سازگاری داشته باشد.» (به نقل از جعفری تبار، ۱۳۸۳، ص ۹۵)

شکلی اند که لحاظ نمودن آن صرفاً چگونه بودن یک نظام حقوقی است و بر ساختن ماهیت قانون اخلاقی تأثیری ندارد. فولر با قطع نظر از نظریه حقوق طبیعی سنتی حاکم بر نظریه «حقوق برتر»، ضرورت رعایت اصول اخلاقی را برای واضعان قانون نادیده فرض می‌نماید. ضوابط مزبور نمی‌تواند به‌عنوان معیاری برای اصول اخلاقی درونی قانون به‌منظور اثبات یک رابطه عقلانی الزامی بین قانون و اخلاق محسوب گردد. (ریدی، ۱۳۹۴، ص ۸۴) بر همین مبنا معتقد است صرف رعایت قواعد شکلی مزبور غایت اصلی قوانین - حفظ نظم جامعه - تأمین می‌گردد و در غیر این صورت قانون فاقد کارایی و ظاهراً قانون است اما به‌واقع فاقد ماهیتی از قانون است. (Fuller, 1969, p. 44)

۲-۱. چالش ماهیت اخلاقی قوانین ناعادلانه و مسئله اطاعت

فولر اصرار بر رابطه میان قانون و اخلاق دارد، اما بیان می‌دارد ماهیت قانون منبعث از خود قانون و این نگره نافی اصول اخلاقی است؛ با این اوصاف وضع قوانین ناعادلانه متصور است به‌نحوی که اخلاق منهای اصول اخلاقی موجب می‌شود تابعان از آن تخلف نمایند یا به‌صراحت بیشتر عدم اطاعت‌پذیری از آن لازم فرض شود. چه ارزش اخلاقی یک هنجار همواره مبین شرط الزامی یک هنجار محسوب نمی‌گردد و از منظر اصول اخلاقی قابل مخالفت و نقد می‌باشد. بر این مبنا این سؤال اساسی قابل تأمل و واریسی است چنانچه قانون فاقد اصول اخلاقی یا ضد ارزش‌های اخلاقی باشد آیا جامعه تکلیفی به اطاعت از آن دارد؟ همچنان مجادله میان حامیان حقوق طبیعی و اثبات‌گرایان پابرجا و موضوعی چالشی است، زیرا چنانچه قانون وضع شده، دلیل رفتاری جامعه فرض شود و یا اعتبار قانون منوط به وجاهت درونی آن پیش‌فرض باشد، آنگاه تابعان دچار حیران می‌گردند. از یک‌سو فطرت انسانی - مقتضیات درونی - قانون مزبور را پس می‌زند و از سوی دیگر عدم تبعیت از آن برابر مطالبه حاکمیت - مقتضیات برونی - وی را حسب مورد با مسئولیت‌های حقوقی و کیفری مواجه می‌سازد. (چراغی، ۱۳۹۸، ص ۱۰۲) به تعبیر دیگر از منظر حقوق طبیعی اطاعت از قانون منوط است به اینکه ماهیت آن دربردارنده اصول اخلاقی - از جمله عادلانه یا منصفانه - باشد، اما برخی گفته‌اند اقتدار قانون موجبی است برای اطاعت از قانون؛ و چنانچه اطاعت منوط به ملاک قرار دادن اصول اخلاقی گردد آنگاه اقتدار حاکمیت و قانون متزلزل می‌گردد. (Leiter & Coleman, 2010, p. 244) پاسخ این است که قانون منبعث از اصول

اخلاقی - رعایت الزامات قانون طبیعی - ماهیتاً معنا و مفهوم قانون اخلاق‌ساز دارد، چراکه واضعان قانون نیز می‌بایست بر اساس یک نظم اخلاقی ثابت و مطلق اقتدار خویش را تعریف نمایند در غیر این صورت قانون وضع‌شده با سوءاستفاده از اقتدار خودساخته، قانونی فاقد ماهیت اصول اخلاقی و تحمیلی بر جامعه محسوب می‌شود. این نقص فاحش در خصوص مبنا‌گزینی از سوی قانون‌گذاران منتج به وضع قانون اخلاق‌ساز نمی‌گردد. (Elders, 1993, p. 96)

قانونی که دغدغه و الزام ترویج اخلاق را نداشته باشد منجر به انتخاب گزاره‌هایی شبیه قوانین ناعادلانه و غیر منصفانه می‌گردد که اساساً فاقد اعتبار ماهیتی است. در این وضعیت اندیشیدن برای حاکمیت راهگشاست، زیرا ظاهراً وضع قوانین است؛ اما باطناً فرمان‌هایی هستند که فاقد اصول اخلاقی‌اند؛ بنابراین تعهد حقوقی واقعی بر تابعان این فرامین متصور نمی‌باشد چراکه از فرمان‌ها قرائتی مانند نامفهوم بودن، متغیر بودن، عدم تناوب در اعمال و... افاده می‌گردد. (ریدی، ۱۳۹۴، ص ۸۳) برخی بر این باورند پذیرش و اجرای قانونی خاص ولو قانون غیر اخلاقی به شرط آنکه عموم قوانین مدونه عادلانه فرض شود؛ در این صورت موافقت اکثریت فهم عرفی جامعه با قانون غیر اخلاقی قابل توجیه است؛ چراکه استتکاف عموم تابعان از آن سبب خدشه بر اقتدار قانون می‌گردد. (موحد، ۱۳۹۸، ص ۲۷۷؛ بی‌کس، ۱۳۹۷، ص ۲۶۳؛ ریدی، ۱۳۹۴، ص ۸۰) از یک سو قواعد هر نظام و حاکمیتی در قوانین مدونه تجلی نموده و پذیرش آن همواره متصف به دلیل اخلاقی است و از سوی دیگر قواعد مفروض در قوانین مربوطه احتمال دارد ادله اخلاقی مستحکم نافی اعتبار و اطاعت آن گردد. (Fuller, 1969, p. 45) فولر مخالف آکویناس مکتب حقوق طبیعی را منهای مذهب برمی‌گزیند. ضابطه‌مندی و اعتبار قانون اخلاقی سبب گردیده تا فنیس هم عکس آکویناس برای تبیین انفکاک میان قانون و اصول اخلاقی از هیچ تلاشی فرو نگذارد. (ریدی، ۱۳۹۴، ص ۸۳)

۳-۱. نقد هارت بر فولر: تمرکز بر باید و نبایدهای حقوقی

هارت برخلاف نظریه فولر بر این باور است که قانون در بردارنده باید و نبایدهایی است که متضمن ارزش‌های اخلاقی است حتی حکامی که دارای قوانینی نامطلوب - غیر عادلانه و غیر منصفانه - می‌باشد؛ اصول اخلاقی درونی قانون را محترم می‌شمارند. (هارت، ۱۳۹۰، ص ۳۱۴) هربرت هارت در نقد خود بر نظریه لون فولر، با اتکا به مبانی اثبات‌گرایی حقوقی، به تحلیل رابطه قانون و اخلاق می‌پردازد. (Hart, 2011, p. 314) از منظر هارت، قانون به مثابه نظامی

از قواعد است که مستقل از ارزش‌های اخلاقی قابل‌شناسایی و تحلیل است. وی معتقد است که وجود قواعد ناعادلانه یا غیراخلاقی، ماهیت قانونی آن‌ها را نفی نمی‌کند. (Hart, 1983) نقد اصلی هارت بر فولر تمرکز بر تمایز بین «قانون بودن» و «قانون خوب بودن» دارد. از نظر هارت، معیارهای فولر برای اخلاق درونی قانون (مانند کلی بودن، قابل‌فهم بودن، عدم تضاد) بیشتر مربوط به کارآمدی و efficacy قانون است تا اخلاق، (Fuller, 1969, p. 33-38) هارت این معیارها را «اخلاق ابزاری» می‌نامد که لزوماً با اخلاق ذاتی یا عدالت مرتبط نیستند. (Raz, 1979, p. 225) هارت با مثال «حاکم ظالم» استدلال می‌کند که حتی حکومت‌های ستمگر نیز می‌توانند قوانینی را وضع کنند که معیارهای فولر را رعایت کنند، ولی این قوانین همچنان می‌توانند به شدت ناعادلانه باشند. (Hart, 2011, p. 314) بنابراین، صرف رعایت اصول فولر، قانون را عادلانه یا اخلاقی نمی‌سازد. از دیدگاه هارت، تمایز بین قانون و اخلاق ضروری است، زیرا این تمایز به ما امکان می‌دهد تا قوانین ناعادلانه را به‌عنوان قانون شناسایی کنیم و سپس به نقد اخلاقی آن‌ها پردازیم. (Leiter & Coleman, 2010, p. 244) اگر قانون را منوط به رعایت اخلاق بدانیم، این خطر وجود دارد که قوانین ناعادلانه را به بهانه غیراخلاقی بودن، نادیده بگیریم یا انکار کنیم. هارت درعین‌حال پذیرفته که بین قانون و اخلاق ارتباطی پیچیده وجود دارد، اما این ارتباط را ضروری یا ذاتی نمی‌داند. (Bix, 2010) به نظر او، قوانین اغلب منعکس‌کننده ارزش‌های اخلاقی جامعه هستند، ولی این امر به معنای یکی بودن ماهوی قانون و اخلاق نیست. (Altman, 2006) این نقد هارت بر فولر، تقابل کلاسیک بین اثبات‌گرایی حقوقی و نظریه‌های طبیعی را نشان می‌دهد و تأکید دارد که تحلیل قانون باید مبتنی بر واقعیت‌های اجتماعی باشد نه آرمان‌های اخلاقی. (جعفری تبار، ۱۳۹۹)

۴-۱. پاسخ فولر به هارت: قانون به مثابه مدیر جامعه و حق سنجش تابعان

پاسخ فولر این است که اولاً هارت «مفهوم اداره جامعه منوط به کارآمدی قانون است» را به درستی دریافت نکرده است به‌عنوان نمونه وی چنین دریافته است که قانون نوعی مدیر اجتماعی است و با صدور بخشنامه‌هایی برای کارمندان خود درصدد است تا آنان متحدالافعال مقاصد مدیر را اجرا نمایند. (هارت، ۱۳۸۰، ص ۷۲-۸۵) طبق چنین فهمی اصول اخلاق درونی قانون مواجه است با این فهم از عملکرد قانون. بر این اساس برداشت می‌شود که اصول اخلاق درونی از اصول فنی یا حرفه‌ای تنزل یافته به نحوی که واضعان قانون به هر میزان

درصد ایجاد نظم اجتماعی باشند، اما آن فهم و برداشت لزوماً از قانون وضع شده تبعیت نمی‌کنند؛ زیرا معتقدند اهداف و نفع همگانی اجتماعی در تأمین نمی‌گردد؛ درحالی‌که بدین سان نمی‌باشد. (Fuller, 1969, p. 46) اقتدار قانون نسبت به افراد جامعه یک‌سویه نیست، چراکه قانون می‌بایست درصد تأمین نفع عام جامعه باشد. در این صورت قانون اخلاق‌ساز و اقتدار خود را حفظ می‌نماید. اگر حاکمیت قانون موجد اخلاق اجتماعی مفروض باشد آنگاه جهت ضوابط مزبور به منظور معیاری معتبر اصول اخلاق درونی قانون محرز می‌گردد. به دیگر سخن قانون به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی برقراری اخلاق اجتماعی جهت و دلیل ضوابط فوق به منظور معین‌کننده معتبر اصول اخلاق درونی قانون قابل قبول می‌گردد؛ یعنی اصول (حسن و قبح افعال) فاقد توانایی تعیین‌کنندگی اصول اخلاق درونی افعال است. (Rosier, 1953, p. 25) ثانیاً ضوابط مزبور - معیار رویه‌ای - قانون را بدین سان جهت‌دهی می‌کند تا حق سنج و اختیار تابعان محفوظ بماند بر این پایه آن‌ها معین‌کننده اصول اخلاق درونی قانون محسوب می‌شود. هرچند حق سنج و انتخاب برای زندگی فردی و اجتماعی تابعان مفروض باشد اما با کدامین استدلال در برابر فرامین عجولانه، تحمیل و ارباب‌کننده، حق انتخاب و تاب استقامت دارند تا ادعای حاکمیت مبنی بر هدایت جامعه مقبول افتد به‌عنوان نمونه زمانی که فرمان‌های فوق به‌مثابه اسلحه‌ای ماشه کشیده رو بروی افراد جامعه واقع شود؛ آیا مفروض فوق معنایی دارد. آیا فرامین جنجالی به اصطلاح قانون‌داری ماهیت قانونی - اخلاق درونی - است. (ریدی، ۱۳۹۴، ص ۸۵)

۱-۵. نقد جوزف رز: انفکاک قانون و اخلاق و ابزارانگاری حکمرانی قانون

هارت بدین نحو استدلال دارد ممکن است ضوابط مذکور که صرفاً مفهوم اداری یا شکلی عدالت از آن افاده می‌شود برای قانون‌نویسی الزام‌آور باشد، اما برای اخلاق درونی قانون فاقد وجاهت و معیار است. کارایی ضوابط یادشده فقط تضمین پایبندی قانون نسبت به ضوابط حقوقی خود می‌باشد، چراکه قوانین ناعادلانه مدونه‌ای وجود دارد که دلایل اخلاقی مستحکم مثبت فقد اخلاق‌سازی و توازن به سمت اعراض افراد جامعه از آن است. در این رویارویی - حاکمیت قانون منهای اخلاق (نظام ایجاد رعب و وحشت) - و عدم الزام اخلاقی جهت اطاعت از آن قانون - از دیدگاه فولر فقد اصول اخلاقی نهفته در قانون آشکار است. (آلتمن، ۱۳۸۷، ص ۱۲۵ - ۱۱۳) جوزف رز مخالفت خود را با نظر فولر چنین بیان می‌دارد: فرجامی برای ایجاد لزوم ارتباط بین قانون و اخلاق متصور نیست؛ زیرا این نگره که اقتدار قانون

می‌بایست ملایم طبع ارزش‌های اخلاقی باشد؛ آرمانی در انتظار واقعیت بالفعل است و چه بسا محقق نگردد. رز بر این باور است اگرچه الزام رابطه بین قانون و حکمرانی قانون ولو با احتجاج باشد؛ در این فرض نیز قانون متصف به ارزش اخلاقی نمی‌شود. همسو شدن با فرمانروایی قانون به جهت دستیابی به مقاصدی می‌باشد که برای قانون ترسیم گردیده است. (Raz, 1979, p. 225) بایسته بودن جلوگیری از بلا تکلیفی مقاصد - خواه خوب یا بد - قانون؛ همان رعایت الزامات حکمرانی قانون است. (مالمیری، ۱۳۹۴، ص ۵۷) به دیگر سخن از منظر رز قانون اسبابی - منهای ارزش اخلاقی - از برای رسیدن به مقاصد مزبور است و حکمرانی قانون را ایضاً اسبابی - عاری از ارزش‌های اخلاقی - برای یاری قانون به جهت حصول مقاصد می‌داند. با این حساب قانون و حکمرانی قانون مانند دیگر اسباب به‌طور ذاتی فاقد ارزش اخلاقی‌اند؛ لذا می‌توانند با تأثیرپذیری از مقصود مذکور اخلاقی و یا غیر اخلاقی گردند. رز افزون بر به تصدیق اصول حاکمیت قانون فولری با فولر هم عقیده است؛ که واضعان قانون کاملاً یکی از اصول حاکمیت قانون را لغو کنند؛ نتیجه حاصله قانون تلقی نمی‌گردد. ویژگی فرمانروایی قانون یعنی اعطای توانایی مطلوب به قانون جهت ساماندهی رفتار افراد جامعه و در صورت فقد سطح حداقلی مشخصی از حکمرانی قانون، یعنی وجود صرف یک سری قواعد به صورت اجمالی و ظاهری نه یک نظام حقوقی منسجم؛ که در این وضعیت، حکمرانی قانون با عدم ویژگی و نتیجه مذکور مواجه می‌گردد. (Raz, 1979, p. 225)

۱-۶. پاسخ به رز: پیوند اصول فولری با عدالت و اخلاق

در پاسخ به استدلال‌های رز در رد ادعای فولر دائر بر ضرورت وجود ارزش‌های اخلاقی در قانون گفته‌اند ملاک دفاع مزبور مرتبط با دفاع از اهمیت اخلاقی اخلاقیات درونی قانون فولری می‌باشد. (رحمت‌اللهی و یزدی زاده البرز، ۱۳۹۸، ص ۱۶۸-۱۴۷) بدین توضیح که پیوند ارزش اخلاقی اصول فولری و عدم وفاق آن اصول با مقاصد غیر عادلانه؛ مبین اخلاقی شدن قانون و حداقل ضرورت وجود ارزش‌های اخلاقی در بعضی از جهات نظام حقوقی متصور می‌گردد. بر این مبنا هنگامی که منافات میان اصول مورد بحث با مقاصد غیر اخلاقی و غیر عادلانه محرز گردد؛ از این اثناء - لزوم ارتباط بین اصول مزبور و قانون - مبرهن می‌شود قانون متخذ از اصول مانحن فیه بر مدار عدالت و اخلاق است. فولر با طرح ایده دیالکتیکی تابعان و واضعان. ثالثاً مفروض گرفتن حق سنجش و مسئولیت‌پذیری تابعین موجب تجلی کرامت انسانی است.

اخلاقیات درونی قانون؛ قائل به اخلاقی بودن اقتدار حاکمیت قانون است. حاصل این نظریه بدین شرح است: اولاً صرفاً متضمن ارتقاء مقاصد مطلوب، عادلانه و منصفانه است. ثانیاً منشأ اطاعت از قانون تعهد اخلاقی است بر اساس فرآیند. بایسته است اندیشمندان موافق و مخالف مغرب و مشرق زمین در خصوص تعیین اصول اخلاقی نیز به صراحت نظریه خویش را اعلام می‌نمودند؛ زیرا تخصیص و استثناء مبنی بر تبعیت از قانونی خاص هرچند قانون غیراخلاقی در موردی است که عدول از ارزش‌های اخلاقی به اخلاق بماهو اخلاق خدشه‌ای وارد نماید، چراکه اصول اخلاقی ایستایی فوق نظر به نفع همگانی دارد نه نفع فردی و در نهایت منتج به اشاعه ارزش‌های اخلاقی بر ابتدای عدالت و انصاف است بر همین اساس قابل مماشات نمی‌باشد.

۲. نظرگاه «بر نهاد اجرا»^۱ و نابهنجارسازی قانون

بایسته است در بدو امر تبیین گردد حدود و ثغور موضوع بر نهاد اجرا چیست؟ تاکنون از سوی اندیشمندان حقوقی داخلی و خارجی به این مهم پرداخته نشده است چراکه فهم موضوعی راهگشای تشریح و استنباط هدف از «بر نهاد اجرا» می‌باشد.

۱-۲. تبیین مفهوم و خاستگاه «بر نهاد اجرا»

محتوای قانونی هر نظام هنجارمند در صدد ایجاد انضباط اجتماعی است و مبین توانایی تأثیر قانون بر اخلاق است. از این رهگذر همواره از مقنن انتظار می‌رود تا حداقلی از خیرهای اخلاقی فطری را در وضع قوانین لحاظ نماید، چراکه مانع ارتکاب شر اخلاقی می‌گردد؛ اما نظرگاه «بر نهاد اجرا» خواسته دیگری دارد. استنباط بر این است که دیدگاه «بر نهاد اجرا» از منظر حقوق طبیعی یعنی سازگاری بین قانون و اخلاق اجتماعی مطلق؛ به طوری که هر آنچه مقتضی خیر و شر اخلاقی باشد، واضح مکلف به وضع آن بدون ملاحظه منافع و مصالح عمومی جامعه است. نتیجه این اندیشه خلق یا تحمیل ضد اخلاق فطری بر جامعه است که فاجعه‌ای بس پرمخاطره برای حیات بشری است. (Ripert, 1949, p. 40) خاستگاه افرادی از جامعه که به دنبال بر نهاد اجرا می‌باشند بر این عقیده اند محتوای قانون نمی‌تواند بازنمایی از محتوای اخلاق داشته باشد. چراکه مطلوبیت پاره‌ای از خواسته خود ساخته - روسپیگری،

1. The enforcement thesis

هم جنس بازی و ... - افراد جامعه در گرو لحاظ نمودن باورهای اخلاقی فردی در وضع قوانین با قطع نظر واضح از اخلاق فطری. موافقان بر نهاد اجرا از جمله هارت و دورکین به ابراز دفاع از آن پرداخته‌اند. هارت با طرح اخلاق اثباتی^۱ و اخلاق انتقادی^۲ به این موضوع پرداخت و نتیجه را این‌گونه بیان نمود لحاظ نمودن اخلاق انتقادی در وضع قوانین برخلاف اخلاق اثباتی به اخلاق آفرینی قانون منتج می‌گردد. دورکین نیز دفاع خود از بر نهاد اجرا را صرفاً بر وضع قانون بر پایه اخلاق اجتماعی مبتنی بر حقوق فردی - سودانگاران و نفی مبنای اخلاقی - از پیش تعیین شده می‌داندست. (ابدالی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۷)

۲-۲. مصادیق عینی: دولت‌ها به مثابه مولد یا مجری بی اخلاقی

حسب نظریه فوق به قانون می‌گویند مسبب ایجاد و یا اجبار بی اخلاقی در جامعه باشد زمانی که مقنن از تقنین قوانین مبتنی بر حداقل‌های اصول مشترک اخلاقی جامعه روی‌گردان باشد؛ آیا خلق یا تحمیل بی اخلاقی به واسطه قانون می‌تواند از وقوع ناهنجاری‌های اجتماعی پیشگیری نماید؟ گاهی حکومت‌ها به خاطر منافع خود دوگانه عمل می‌نمایند یعنی با وضع قوانینی متناقض به وجود آورنده بی اخلاقی یا اجبار آن در جامعه گردیده‌اند. نمونه‌های ذیل مؤید ادعای فوق است:

۱. وضعی که به ظاهر و به بهانه^۳ توجه به اقلیت جامعه به درخواست عامه جامعه در خصوص اعمال ممنوعیت بزه الکلیسم واقعی نمی‌نهد، اما چگونه می‌شود که دائر مدار لزوم کیفر تحصیل مال به نحو نامشروع حکم به مصادره اموال تصرفی از سوی متجاوز می‌دهد. (ریپر، ۱۹۴۹، ص ۱۹۴-۱۹۶)

۲. دولت‌ها به ظاهر شرط‌بندی را خلاف اخلاق دانسته و حتی قمار را جرم‌انگاری می‌نمایند؛ اما نفع هنگفت دولت‌ها که منجر به تجوز قانونی خطر در بورس می‌شود آیا حکایت از فروختن هیجان قمار و شرط‌بندی نیست؟^۴

۳. حاکمیت هرچند حاکم مطلق نقدینگی در قلمرو جغرافیایی خود نمی‌باشد اما برای

1. Positive morality

2. Critical morality

۳. سود سرشاری که حکمرانان از تولید و فروش داخلی و خارجی مشروبات الکلی دارند آیا تحصیل مال به

نحو نامشروع تلقی نمی‌گردد؟

۴. قانون ۲۸ مارس ۱۸۸۵ راجع به بازارهای موقتی.

بقای خود آن چنان نفع‌گرایانه مصادره به مطلوب می‌نماید که با افت متحیرانه ارزش پول ملی؛ خزانه خالی خود را أنحاء مختلف به قیمت خالی شدن سفره مردم از جیب مردم پر می‌کند به طوری که صدای شکستن استخوان‌های مردم مخصوصاً طبقات متوسط رو به پایین از هر حیث اعم از اعتباری، تعهداتی و اخلاقی از هر سو شنیده می‌شود. (George, 1947, p. 625, Trasbot, 1950, p. 159, Ehrard, 1973)

۳-۲. آثار سوء وضع و اجرای قوانین ناعادلانه: ترویج ناهنجاری اجتماعی

چنانچه واضع از یکسو جنبه اخلاقی افعال و همگن بودن بزه و مجازات را در وضع لحاظ نماید آنگاه تجلی اعمال ضمانت اجرا - ولو مصادره اموال ناقض قانون - عادلانه تلقی می‌شود (Lambert, 1952, p. 69) و از سوی دیگر بداند بی‌عدالتی، ناشی از وضع و اجرای قوانینی است که مولد یا تحمیل‌کننده بی‌اخلاقی در جامعه می‌گردد؛ به‌عنوان نمونه به‌نحوی که اجبار بزه دیده (خریدار با حسن نیت زمین) به مصالحه با بزه‌کار (فروشنده مال غیر) و نیز حصول برائت وی به نسبت میزانی از مبلغ که بزه‌کار به بزه دیده مسترد می‌نماید. مثال دیگر افزایش افسارگسیخته قیمت املاک بعضی از فروشندگان را به طمع انداخته تا با ادعای صوری بودن بیع - بی‌اعتباری مبیعه‌نامه را به دلیل عدم مقرون به‌واقع بودن مندرجات آن - حیات حقوقی قراردادهای بیع را به ورطه بطلان کشانده؛ اولاً آیا بی‌عدالتی‌هایی مانند قلمداد نمودن بی‌اعتباری مبیعه‌نامه‌ها مبنی بر ادعای واهی فوق و فرارهای مالیاتی که بی‌عدالتی دیگری محسوب می‌شود قابل قیاس است؟ ثانیاً این موارد آیا تحمیل بی‌اخلاقی به جامعه محسوب نمی‌گردد؟ شاهد مثال دیگر دارا شدن‌های بلاجهت که سودآوری هنگفتی برای شخص قرض‌گیرنده داشته است. (ملکی، ۱۳۸۷، ص ۸۷) بدین توضیح که به‌مجرد مطالبه مبلغ مستند به شرط شاخص بانکی؛ با چنین استدلالی مواجه می‌شویم که به دلیل کاهش ارزش پول رایج، دیگر معیار شاخص تورم مبنای دادگری واقع نمی‌گردد؛ حال این‌گونه تشتت در آرای قضایی که سبب ازهم‌گسیختگی ارزش‌های اخلاقی می‌شود را چگونه می‌توان توجیه نمود؟ از مصادیق مذکور چنین استنباط می‌گردد عجایب المقنین و المفسرین صرف تابلوی قوانین عاری از اخلاق آن چنان موجب خلق و یا تحمیل بی‌اخلاقی در جامعه می‌گردند که سبب کاهنده سنگینی فعل ناقضان قانون می‌شوند. به دیگر سخن بی‌اخلاقی - عدم عدالت و انصاف - در وضع و اجرای چنین قوانینی آن چنان خودنمایی می‌کند که با بزه و نقض قانون رخ داده نیز هم‌ترازی می‌کند؛ آیا بدین منوال

می‌توان مساعی و دواعی اخلاق‌سازی و حتی به‌هنجارسازی قانون را ادعا نمود. هنگامی امتناع از قانون در جامعه فراگیر می‌شود که مقنن یک‌سویه احترام به قانون مدونه - اقبال عامه از قانون - را از پیش، فرض دانسته درحالی‌که افراد جامعه این عدم پذیرش را امری غیراخلاقی نمی‌دانند. در سطوح کتب آموزشی به کرات بر فضیلت احترام به قانون تأکید می‌شود، اما نگاه دانش‌آموزان و دانشجویان به بالادستی‌هاست از جمله خانواده و مسئولان و نظاره‌گرند که هر یک از آن‌ها چگونه قوانین را به‌سخره گرفته‌اند و با افتخار از سودای دور زدن تا اعراض از آن جار می‌زنند. (ریپر، ۱۳۹۶، ص ۱۹۴-۱۹۶) باری این خودپنداری قانون ارزش‌های اخلاقی را ازهم‌گسیخته و موجب می‌گردد جامعه را - از هر قشر با هر میزان دانش و آگاهی - به سرپیچی پنهان از قانون سوق دهد. و اسفای بزرگ‌تر برای موضعی است که دانشیان حقوق نیز در این ورطه - ارائه شیوه استتکاف، تقلب و نقض قانون - واقع گردند. به‌عنوان نمونه موضوع پرداخت مالیات و مشارکت مؤدیان در هزینه‌های حاکمیت؛ نه قانون‌گذار بنای صحیح - اصل بر صحت اعلام درآمد مؤدیان - در وضع قوانین مربوطه دارد و نه مؤدیان تقلب در اعلام دقیق درآمدشان - فرار مالیاتی - را امری غیراخلاقی می‌دانند هرچند دولت آن را تقلب دانسته، چه نقض پنهان قانون را با نابرابری‌های اجتماعی توجیه می‌نمایند. النهایه قانون‌گذار بدون آنکه درصدد پیشگیری از این فاجعه قانونی - اخلاقی باشد در پی مچ‌گیری و مجازات شهروندان می‌باشد. (Navatte, 1951, p. 87) در نتیجه هنگامی‌که قانون مولد اخلاق بماهو اخلاق نباشد و با وضع قوانین منهای اخلاق خواسته یا ناخواسته درصدد ایجاد و تحمیل ناهنجاری در جامعه باشد؛ ازاین‌رو قبض و بسط آن بر جامعه (اخلاق اجتماعی) پوشیده نیست و پاسخ‌های ساختاری به سؤالات محتوایی و بنیادین راهگشا نمی‌گردد، بنابراین حکمرانان می‌بایست از اقدامات نمادین و خلق‌الساعه حذر نمایند و درصدد کارآمدی و قدرت قانون در راستای احیاء و یا خلق اخلاق و هنجارهای اجتماعی باشند.

۳. رابطه قانون و اخلاق: وحدت ذاتی به‌جای انفکاک از دیدگاه حقوق اسلامی

در نظام حقوقی اسلام، قانون و اخلاق در یک پیوند ذاتی و غیرقابل انفکاک قرار دارند. (غلامی، ۱۳۹۰، ص ۵۰) برخلاف دیدگاه پوزیتیویستی که قانون را صرفاً به‌مثابه ابزار تنظیم روابط اجتماعی می‌نگرد، حقوق اسلامی قانون را تجلی اراده الهی و دارای کارکردی اخلاقی - تربیتی می‌داند. (حق‌پرست و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۶۰) قواعدی مانند «نفی ضرر» (لا ضرر و لا ضرار)

و «حرمت اعانت بر اثم» که ریشه در فقه اسلامی دارند، نشان می‌دهند که اعتبار قانون منوط به انطباق با اخلاق و عدالت است. این قواعد به صراحت هرگونه قانون یا رویه‌ای که منجر به ظلم یا فساد اخلاقی شود را بی اعتبار می‌شمارند. (معلی و محمدحسینی، ۱۳۹۵، ص ۹۵) حتی مقررات کیفری مانند قصاص که در نگاه اول صرفاً دارای جنبه حقوقی - کیفری به نظر می‌رسند، در باطن خود حامل پیام‌های اخلاقی عمیقی هستند. هدف از تشریح چنین قوانینی، نه تنها حفظ نظم اجتماعی، بلکه احیای کرامت انسانی، پیشگیری از تجاوز و در نهایت تربیت جامعه است. (حسینی و برهانی، ۱۳۸۹، ص ۱۰) در واقع، قانون در اسلام هرگز نمی‌تواند به یک ابزار صرفاً فنی و بی طرف برای حکمرانی تقلیل یابد. قانون اسلامی به دنبال تحقق «عدالت» و «احسان» است که مفاهیمی ذاتاً اخلاقی هستند. این نگاه جامع، پاسخی قاطع به دیدگاه ابزارانگاران‌ای است که قانون را از اخلاق جدا می‌داند. (حق پرست و همکاران، ۱۳۹۵، ص ۶۵) این پیوند ناگسستنی در نظریه «تکوین و تشریح» نیز بازتاب یافته است؛ به این معنا که همان خدایی که جهان را بر پایه قوانین تکوینی (طبیعی) نظم بخشیده، قوانین تشریحی را نیز بر مبنای حکمت و مصلحت بنا نهاده است؛ بنابراین، قوانین شرعی نه تنها با فطرت انسان هماهنگ هستند، بلکه در راستای کمال معنوی او عمل می‌کنند. (غلامی، ۱۳۹۰، ص ۵۲) از این منظر، اطاعت از قانون، صرفاً یک التزام اجتماعی نیست، بلکه عبادتی است که رضایت الهی را به دنبال دارد. این نگرش، انگیزه‌ای فراتر از اجبار بیرونی برای پیروی از قانون ایجاد می‌کند و آن را به یک تکلیف اخلاقی و دینی تبدیل می‌نماید. (جعفری تبار، ۱۳۹۶، ص ۱۲۳) قاعده طلایی «باید که مصلحت باشد» در فقه امامیه، به وضوح نشان‌دهنده آن است که احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد واقعی هستند که ریشه در حکمت الهی دارند. این مصالح، اغلب دارای ابعاد اخلاقی هستند و قانون را از حیطة صوری صرف خارج می‌سازند. (معلی و محمدحسینی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۱) در نتیجه، در حقوق اسلامی، «حکمرانی قانون» به معنای حکمرانی برخاسته از شریعت و مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی است. قانونی‌ات و مشروعی‌ات همواره همراه یکدیگرند و قانونی که فاقد مشروعیت اخلاقی باشد، هرچند ممکن است به طور مقطعی قادر به ایجاد نظم باشد، ولی فاقد آن جایگاه رفیع و پذیرش درونی در وجدان جمعی جامعه خواهد بود. در نتیجه‌گیری نهایی می‌توان تأکید کرد که دیدگاه حقوق اسلامی در تقابل بنیادین با نظریه‌های پوزیتیویستی قرار دارد که قانون را صرفاً محصول اراده بشری و فاقد پیوند ذاتی با

اخلاق می‌دانند. در این منظومه فکری، قانون تجلی‌گاه عدالت الهی و ابزار تحقق کرامت انسانی است. نظریه انفکاک قانون و اخلاق که توسط اندیشمندانی مانند رز مطرح شده، در نظام حقوقی اسلام فاقد اعتبار است، چراکه شریعت به‌عنوان یک نظام جامع، قوانین حقوقی و ارزش‌های اخلاقی را در هم می‌تند و آن‌ها را دو بعد جدایی‌ناپذیر از یک حقیقت واحد می‌داند؛ بنابراین، کارآمدی قانون در اسلام صرفاً به معیارهای شکلی و رویه‌ای محدود نمی‌شود، بلکه مشروط به انطباق با اصول اخلاقی و عدالت ذاتی است. این نگاه جامع، الگویی را ارائه می‌دهد که در آن قانون نه تنها نظم اجتماعی را برقرار می‌کند، بلکه به تزکیه نفوس و تعالی جامعه نیز کمک می‌نماید.

نتیجه‌گیری

این پژوهش با واکاوی نظریه اخلاق درونی قانون لون فولر و بررسی انتقادی رویکرد «برنهاد اجرا»، به این نتیجه رسید که رابطه دیالکتیکی بین قانون و اخلاق نه تنها اجتناب‌ناپذیر، بلکه برای تحقق حکمرانی مطلوب ضروری است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که قانون زمانی می‌تواند نقش مؤثری در اخلاق‌سازی جامعه ایفا کند که از اصول اخلاقی درونی برخوردار باشد و هم‌زمان، از تحمیل ارزش‌های غیراخلاقی «برنهاد اجرا» اجتناب ورزد. بر اساس تحلیل نظریه فولر، اصول هشتمانه اخلاق درونی قانون - شامل عمومیت، اعلام عمومی، آینده‌نگر بودن، وضوح، عدم تضاد، امکان اجرا، ثبات و انطباق - نه تنها معیارهای شکلی کارآمدی نظام حقوقی هستند، بلکه دارای ارزش ذاتی اخلاقی بوده و احترام به کرامت انسانی و استقلال شهروندان را تضمین می‌کنند. از سوی دیگر، رویکرد «برنهاد اجرا» که از سوی اندیشمندانی مانند هارت و دورکین حمایت شده، در صورت عدم توجه به ملاحظات اخلاقی، می‌تواند به ابزاری برای تحمیل ارزش‌های غیراخلاقی و ایجاد ناهنجاری‌های اجتماعی تبدیل شود. مطالعه موارد عینی در حوزه‌هایی مانند مالیات‌ستانی، مقررات گذاری اقتصادی و حقوق قراردادها نشان می‌دهد که قوانین ناعادلانه و اجرای سلیقه‌ای آن‌ها می‌تواند به بی‌اعتمادی به قانون، تضعیف اخلاق اجتماعی و نهایتاً کاهش مشروعیت نظام حقوقی بینجامد.

پیشنهاد‌های نظری

۱. بازتعریف رابطه قانون و اخلاق: پیشنهاد می‌شود با اتخاذ رویکردی تلفیقی، هم به اصول شکلی قانون (مانند اصول هشتگانه فولر) و هم به اصول ماهوی اخلاقی توجه شود.
۲. توسعه نظریه اخلاق حقوقی: توسعه چارچوب نظری که بتواند هم‌زمان هم به استقلال نسبی قانون و هم به ارتباط آن با اخلاق توجه کند.
۳. بررسی تطبیقی: انجام مطالعات تطبیقی بین نظام‌های حقوقی مختلف برای شناسایی بهترین روش‌ها در تلفیق قانون و اخلاق.

پیشنهاد‌های عملی

- اصلاح فرآیند قانون‌گذاری:
 - ایجاد سازوکارهای نظارتی برای ارزیابی اخلاقی قوانین قبل از تصویب
 - الزام به انجام ارزیابی اثرات اخلاقی برای کلیه طرح‌ها و لوایح قانونی
 - افزایش مشارکت نهادهای مدنی و کارشناسان اخلاق در فرآیند قانون‌گذاری
- بهبود نظام اجرای قانون:
 - آموزش قضات و مجریان قانون در زمینه اصول اخلاق حرفه‌ای
 - ایجاد سازوکارهای نظارتی مستقل برای نظارت بر اجرای عادلانه قوانین
 - استقرار نظام پاسخگویی برای مجریان قانون
- تقویت فرهنگ حقوقی:
 - توسعه برنامه‌های آموزشی برای افزایش آگاهی شهروندان از حقوق و تکالیف قانونی
 - ترویج فرهنگ احترام به قانون از طریق نهادهای آموزشی
 - تقویت نقش رسانه‌ها در تبیین اهمیت رعایت اصول اخلاقی در قانون
- سازوکارهای نظارتی:
 - ایجاد نهاد مستقل نظارت بر کیفیت قوانین از منظر اخلاقی
 - توسعه سیستم نظارت و ارزیابی برای ارزیابی تأثیر قوانین بر اخلاق اجتماعی
 - استقرار سازوکارهای دریافت و رسیدگی به شکایات شهروندان درباره قوانین غیراخلاقی

این پژوهش نشان داد که تقلیل قانون به ابزار صرف کنترل اجتماعی بدون توجه به ابعاد اخلاقی آن، نه تنها به بی اثر شدن قانون در اخلاق سازی می انجامد، بلکه می تواند به عامل بی اخلاقی در جامعه تبدیل شود. در مقابل، توجه هم زمان به اصول شکلی و ماهوی اخلاقی در قانون گذاری و اجرای قانون، می تواند به تحقق حکمرانی مطلوب و تقویت اخلاق اجتماعی بینجامد. تحقق این هدف مستلزم عزم جدی قانون گذاران، مجریان قانون و مشارکت فعال شهروندان است.

منابع

۱. ابدالی، مهرداد (۱۳۸۸). درآمدی بر فلسفه حقوق و نظریه‌های قانونی. تهران: انتشارات مجلد.
۲. _____ (۱۳۹۱). رویکردهای حقوقی و رهیافت‌های فرا حقوقی. تهران: نشر میزان.
۳. آلمتن، آندرو (۱۳۸۵). درآمدی بر فلسفه حقوق (ترجمه بهروز جندقی قم). قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (رحمه‌الله).
۴. بیگس، برایان (۱۳۸۹). فرهنگ نظریه حقوقی (ترجمه محمد راسخ). تهران: نشر نی.
۵. جعفری تبار، حسن (۱۳۸۳). مبانی فلسفی تفسیر حقوقی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۶. _____ (۱۳۹۶). دیو در شیشه: فلسفه رویه قضایی. تهران: نشر نگاه معاصر.
۷. _____ (۱۳۹۹). منطق حیرانی در باب استدلال حقوقی. تهران: نشر نو، آسیم.
۸. چراغی، ولی‌الله (۱۳۹۸). فلسفه قضاوت: نقش دادرس در ایجاد قاعده حقوقی. تهران: انتشارات مجلد.
۹. حسینی، محمد و برهانی، محسن (۱۳۸۹). چرایی تبعیت از قانون. فصلنامه پژوهش‌های فلسفی - کلامی، دوره ۱۱، شماره ۳ و ۴، صص ۲۳۹ - ۲۶۰.
<https://doi.org/10.22091/pfk.2010.166>
۱۰. حق‌پرست، شعبان؛ کاویانی، کوروش و کهنوند، حامد (۱۳۹۵). غایت اخلاقی قاعده حقوقی: نگرشی تطبیقی در تئوری حقوق غربی و حقوق اسلامی. پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، دوره ۳، شماره ۴، صص ۴۹ - ۷۲.
<https://doi.org/10.22091/csiw.2018.2246.1230>
۱۱. رحمت‌اللهی، حسین و یزدی زاده البرز، فاطمه (۱۳۹۸). اخلاقیات درونی قانون در اندیشه لون فولر. مجله تحقیقات حقوقی، دوره ۲۲، شماره ۸۶، صص ۱۴۷ - ۱۶۸.
<https://doi.org/10.29252/lawresearch.22.86.147>
۱۲. ریپر، ژرژ (۱۳۹۶). نیروهای پدیدآورنده حقوق (ترجمه رضا شکوهی زاده). تهران: انتشارات مجلد.
۱۳. ریدی، دیوید ای (۱۳۹۴). فلسفه حقوق (ترجمه حسن خسروی). تهران: انتشارات مجلد.
۱۴. غلامی، علی (۱۳۹۰). حقوق و اخلاق از تلافی تا تفاهم. پژوهشنامه حقوق اسلامی، شماره ۳۴، صص ۴۵-۶۲.

۱۵. مالمیری، احمد (۱۳۹۴). حاکمیت قانون: مفاهیم، مبانی و برداشت‌ها. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
۱۶. معلی، مهدی و محمدحسینی، سید عباس (۱۳۹۵). درآمدی بر تعامل قواعد اخلاقی و حقوقی. فصلنامه دین و قانون، دوره ۴، شماره ۱۴، صص ۱۹۳-۲۲۹.
۱۷. ملکی، محمد (۱۳۸۷). بررسی مبانی اخلاقی حقوق قراردادها، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، پردیس فارابی.
۱۸. موحد، محمدعلی (۱۳۸۱). در هوای حق و عدالت: از حقوق طبیعی تا حقوق بشر. تهران: نشر کارنامه.
۱۹. هارت، اچ. ال. ای. (۱۳۸۰). پوزیتیویسم و جدایی حقوق و اخلاق (ترجمه قاسم زمانی). اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره‌های ۱۶۵ و ۱۶۶، خرداد و تیر، صص ۷۲-۸۵.
۲۰. هارت، هربرت لیونل آدولفوس (۱۳۹۰). مفهوم قانون (ترجمه محمد راسخ). تهران: نشر نی.
1. Altman, A. (2006). Democratic self-government and the right of autonomy. In R. Martin & D. Reidy (Eds.), *Rawls's Law of Peoples: A realistic utopia?* (pp. 271-290). Blackwell Publishing.
 2. Bix, B. H. (2010). *Jurisprudence: Theory and context* (6th ed). Sweet & Maxwell.
 3. Ehrard. (1973). *La confiscation générale* (Thèse, Paris).
 4. Elders, L. (1993). *The Metaphysics of Being of St. Thomas Aquinas in a Historical Perspective*. Brill.
 5. Fuller, Lon L. (1969). *The Morality of Law* (Rev. ed. pp. 33-38). Yale University Press.
 6. George. (1947). *La confiscation des biens d'après la loi du 21 mars 1974*. *J.C.P.* I(625).
 7. Hart, H. L. A. (1983). *Lon L. Fuller: The Morality of Law*. In *Essays in Jurisprudence*. Oxford: Clarendon Press.
 8. Hart, H. L. A. (2011). *The concept of law* (3rd ed., J. Raz & P. Bulloch, Eds). Oxford University Press. (Original work published 1961)
 9. Lambert, K. (1952). The moral structure of legal obligation. *Ethics*, 62(2), 67-79.
 10. Lanbert. (1952). *La confiscation générale des biens*. D. 69.
 11. Leiter, Brian & Coleman, Jules L. (2010). *Legal Positivism*. In D. M. Patterson (Ed.), *The Blackwell Companion to Philosophy of Law and Legal Theory* (p. 244). Blackwell.
 12. Navatte. (1951). *La fraude et l'habileté en droit fiscal*. D.
 13. Raz, Joseph. (1979). *The Rule of Law and Its Virtue*. In *The Authority of Law*. Oxford: Clarendon Press.
 14. Ripert, G. (1949). *Le déclin du droit*. No. 40.

15. Rosier, G. (1953). La fraude fiscale devant l'opinion publique. *Économie Contemporaine*, 25.
16. Ten, C. L. (2007). *Constitutionalism and the Rule of Law*. In R. E. Goodin, P. H. Pettit & T. Pogge (Eds.), *A Companion to Contemporary Political Philosophy* (Vol. 1). Blackwell Publishing.
17. Trasbot. (1950). La dévaluation monétaire et les contrats en droit privé.

